

أحبه وأنه كان على كل شيء قديراً • والذي أقبل إليه
 استضاء منه وجوه الملائ الأعلی وكان الله على ما أقول
 شهيداً • قل يا قوم أتظنون الإیمان لا تقسم بعد إذ
 أعرضتم عن الذي به ظهرت الأديان في الامكان تالله
 أنتم من أصحاب النيران كذلك كان الأمر من قلم الله
 على الألواح مسطوراً • قل بنباح الكلب لن تمنع
 الورقاء عن نعماتها فكلوا واركبوا إلى الحق سبيلاً •
 قل سبحانك اللهم يا الهی أسألك بدموع
 العاشقين في هواك وصریح المشتاقين في فراقك
 وبمحبوبك الذي ابتلي بين أيادي معانديك أن تنصر
 الذين أووا في ظل جناح مكرمتك وألطافك وما
 اتخذوا لأنفسهم رباً سواك • أي رب قد خرجنا
 عن الأوطان شوقاً للقائك وطلباً لوصالك • وقطعنا البر
 والبحر للحضور بين يديك واصغاء آياتك • فلما وردنا
 البحر منيعاً عنه وحال الشركون بيننا وبين أنوار
 وجهك • أي رب قد أخذتنا رعدة الضمأ وعندك
 كوثر البقاء وانك أنت المقتدر على ما تشاء • لا تحرمنا

عَمَّا أَرَدْنَا نَمَّا أَكْتُبُ لَنَا أَجْرَ الْمُقْرَبِينَ مِنْ عِبَادِكَ
وَالْمُخْلِصِينَ مِنْ بَرِيَّتِكَ • ثُمَّ اسْتَقَمْنَا فِي حَبْلِكَ بِحَيْثُ
لَا نَعْتَمُنَا عَنْكَ مَا دُونَكَ وَلَا يَصْرِفُنَا عَنْ حَبْلِكَ مَا سِوَاكَ
أَنْتَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَأَنْتَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ •

﴿ هُوَ الْمَالِكُ بِالْإِسْتِحْقَاقِ ﴾

قلمِ اعلیٰ میفرماید • ائی نفسیکه خود را اعلیٰ
الناس دیده و غلام الهی را که چشم ملاً اعلیٰ باور و شن
ومیر است ادنی العباد شمردهئی • غلام توقعی از تو
و امثال تو نداشته و نخواهد داشت چه که لا زال هر یک
از مظاهر رحمانیه و مطالع عزّ سُبْحَانِیَه که از عالم باقی
بعرصه فانی برای اَحیای اموات قَدَم کذارده اند
و تجلی فرموده اند امثال تو آن نفوس مقدسه را که
اصلاح اهل عالم منوط و مربوط بآن هیا کل اَحَدِیَه
بوده از اهل فساد دانسته اند و مقصر شمرده اند • قد
قضى نجهم فسوف يقضى نجبك وتجد نفسك
في خسران عظيم • بزعم تو این مُحیی عالم و مصلح آن

مفسد و مقصر بوده * جمعی از نسوان و اطفال صغیر
و مرضیات چه تقصیر نموده اند که محل سیاط قهر
و غضب شده اند در هیچ مذهب و ملتی اطفال مقصر
نبوده اند * قلم حکم الهی از ایشان مرتفع شده و اسکن
شراره ظلم و اعتساف توجیرا احاطه نموده * اگر از
اهل مذهب و ملتی در جمیع کتب الهیه و زبر قیمه
و صحف متقنه بر اطفال تکلیفی نبوده و نیست * و از
این مقام گذشته نفوسی هم که بحق قائل نیستند ارتکاب
چنین امور نموده اند چه که در هر شیئی اثری مشهود
و احدی انکار آثار اشیاء ننموده مگر جاهلیکه بالمره
از عقل و درایت محروم باشد لذا البته ناله این اطفال
و چنین این مظلومان را اثری خواهد بود * جمعی که ابدادر
ممالک شما مخالفتی نموده اند و بادولت عاصی نبوده اند
در ایام ولیالی در گوشه ساکن و بذکر الله مشغول
چنین نفوس را تا راج نمودید و آنچه داشتند بظلم از
دست رفت * بعد که امر بخروج این غلام شد بجزع
آمدند و نفوسیکه مباشر نفی این غلام بودند مذکور

داشتند که باین نفوس حرفی نیست و حرجی نه و دولت
ایشانرا نمی نموده اگر خود بخوانند باشد بیایند
کسی را با ایشان سخنی نه * این فقراء خود مصارف
نمودند و از جمیع اموال گذشته ببقای غلام قناعت
نمودند و متوکلین علی الله مرتبه اخیری باحق هجرت
کردند تا آنکه مقر حبس بهاء حصن عکا شد *
و بعد از ورود ضباط عسکریه کارا احاطه نموده
انانکا و ذکور اصغیراً و کبیراً جمیع را در قشله نظام منزل
دادند * شب اول جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند چه
که باب قشله را ضباط عسکریه اخذ نموده و کلرا
منع نمودند از خروج * و کسی بفکر این فقراء نیفتاد
حتی آب طالبیدند احدی اجابت ننمود * چندیست که
میکند دو کل در قشله محبوس و حال آنکه پنج سینه
در آدرنه ساکن بودیم جمیع اهل بلد از عالم و جاهل
و غنی و فقیر شهادت دادند بر تقدیس و تنزیه این عباد
در حین خروج غلام از آدرنه یکی از احبای الهی
بدست خود خود را فدای نمود نتوانست این مظلوم را

در دست ظالمان مشاهده نماید. و سه مرتبه در عرض
 راه سفینه را تجدید نمودند. مظلوم است بر جمعی اطفال
 از حمل ایشان از سفینه بسفینه چه مقدار مشقت
 وارد شد. و بعد از خروج از سفینه چهار نفر از ارباب را
 تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی. و بعد از
 خروج غلام یکی از آن چهار نفر که موسوم بعبد الغفار
 بود خود را در بحر انداخت و معلوم نیست که حال
 او چه شد. این ریحی از بحر ظلم وارد شده است که ذکر شد
 ومع ذلك اکتفا ننموده اید. هر یوم مأمورین حکمی
 اجرا میدارند و هنوز منتهی نشده. در کل لیالی
 و آیام در مکر جدید مشغولند و از خزانه دولت در هر
 شبانه روز سه رغیف نان با سیرا میدهند و احدی قادر
 بر اکل آن نه. از اول دنیا تا حال چنین ظلمی دیده
 نشده و شنیده نکشت. فوالذی أنطق البهائم بین
 الأرض والسماء لم یکن لکم شان ولا ذکر عند الذین
 أنفقوا أرواحهم وأجسادهم وأموالهم حباً لله المقتدر
 العزیز القدیر. کفی از طین عند الله اعظم است

از مملکت و سلطنت و عزت و دولت شما • ولو یشاه
لیجعلکم هباءً منبثاً • و سوف یاخذکم بقهر من عنده
و یظهر الفساد بینکم و یختلف مما لکم اذا توحون
و تضرعون ولن تجدوا الا نفوسکم من معین و لا نصیر •
این ذکر نه از برای آنست که متنبه شوید چه که غضب
الهی آن قمر سرا احاطه نموده ابداً متنبه نشده و منحوا هید
شد • و نه بجهت آنست که ظلمهای وارده بر آنفس طایفه
ذکر شود چه که این نفوس از خمر رحمن بهیجان آمده اند
و سکر سلسبیل عنایت الهی چنان آخذشان
نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سبیل
حق راضی بل شاگرد ابداً شکوه نداشته و ندارند
بلکه دعاء شان در ابد ایشان در کل حین از ربّ
العالمین آمل و سائلست که در سبیلش بر خاک ریخته
شود • و همچنین رؤسشان آمل که بر کلّ سنّان در
سبیل محبوب جان و روان مرتفع گردد • چند مرتبه
بلا بر شما نازل و ابداً التفات ننمودید • یکی احتراق که
اکثر مدینه بنار عدل سوخت چنانچه شعراء قصائد

انشاء نمودند و نوشته اند که چنین حرقی تا بحال نشده
 مع ذلك بر غفلت آن افزود * و همچنین و با مسلط شد
 و متنبه نشدید و لکن منتظر باشید که غضب الهی
 آماده شده زود است که آنچه از قلم امر نازل شده
 مشاهدا نمایند * آیا عزت خود را باقی دانسته اید *
 و یا مملکت را دادم شمرده اید لا و نفس الرحمن نه عزت شما
 باقی و نه ذلت ما * این ذلت نخر عزتهاست و لکن نزد
 انسان * و قتیکه این غلام طفل بود و محمد بلوغ
 نرسیده والد از برای یکی از اخوان که کبیر بود در
 طهران اراده ترویج نمود و چنانچه عادت آن بلاد است
 هفت شبانه روز بچشن مشغول بودند * روز آخر
 مذکور نمودند امروز بازی شاه سلطان سلیم است
 و از امراء و اعیان و ارکان بلد جمعیت بسیار شد و این غلام
 در یکی از غرف عمارت نهشته ملاحظه مینمود تا آنکه
 در صحن عمارت خیمه برپا نمودند مشاهده شد صوری
 بهیكل انسانی که قامتشان بقدر شبری بنظر میآمد
 از خیمه بیرون آمده ندا مینمودند که سلطان میآید

کرسیهارا بگذارید * بعد صوری دیگر بیرون
 آمدند مشاهده شد که بچاروب مشغول شدند و عده
 آخری بآب پاشی * بعد شخصی دیگر ندانم
 مذکور نمودند جارچی پاشی است نام را اخبار
 نمود که برای سلام در حضور سلطان حاضر شوند *
 بعد جمعی باشال و کلاه چنانچه رسم عجم است و جمعی
 دیگر با تبرزین * و همچنین جمعی فرآشان و میر
 غضبان با چوب و فلک آمده در مقامهای خود ایستادند
 بعد شخصی باشوکت سلطانی و اکایل خاقانی
 بکمال تجتر و جلال یتقدم مرتبه و توقف آخری آمده
 در کمال وقار و سکون و تمکین بر تخت متمکن شد
 و حین جلوس صدای شلیک و شیپور بلند گردید
 و دخان خیمه و ساطنرا احاطه نمود بعد که مرتفع
 گشت مشاهده شد که سلطان نشسته وزراء و امراء
 و ارکان بر مقامهای خود مستقر در حضور ایستاده اند *
 در این اثناء دزدی گرفته آوردند از نفس سلطان
 امر شد که گردن او را بزنند فی الفور میر غضب پاشی

کردن آرازده و آب قرمزی که شبیه بخون بود
 از او جاری گشت • بعد سلطان بحضور بعضی
 مکالمات نمود • در این اثناء خبر دیگر رسید که فلان
 سرحدیانی شده اند • سان عسکر دیده چند فوج
 از عساکر باطلو بخانه مأمور نمود بعد از چند دقیقه
 از ورای خیمه استماع صداهای طوپ شد مذکور
 نمودند که حال در جنگ مشغولند • این غلام بسیار
 متفکر و متحیر که این چه اسبابیست • سلام منتهی
 شد و پرده خیمه را حائل نمودند بعد از مقدار یست
 دقیقه شخصی از ورای خیمه بیرون آمد و جمعه در زیر
 بغل • از او سؤال نمودم این جمعه چیست و این اسباب
 چه بوده مذکور نمود که جمیع این اسباب منبسطه
 و اشیای مشهوده و سلطان و امراء و وزراء و جلال
 و استجلال و قدرت و اقتدار که مشاهده فرمودید
 الآن در این جمعه است • فوری الذی خلق کل شیء
 بکلمة من عنده که از آن یوم جمیع اسباب دنیا بنظر
 این غلام مثل آن دستکاه آمده و میآید و ابداً بقدر

خردلی و قرند اشته و نخواهد داشت * بسیار تعجب
 میشودم که ناس پهنین امورات افتخار مینمایند مع
 انکه متبصرین قبل از مشاهده جلال هر ذی جلالی
 زوال آنرا بعین الیقین ملاحظه مینمایند * ما رأیتُ
 شیئاً الا وقد رأیتُ الزوالَ قبله و کفی بالله شهیداً *
 بر هر نفسی لازم است که این ایام قلیله را بصدق
 و انصاف طی نماید * اگر بمرغان حق موفق نشد اقلاب
 بقدم عقل و عدل رفتار نماید * عنقریب جمیع این اشیاء
 ظاهره و خزائن مشهوده و زخارف دنیویّه و عسا کر
 مصفوفه و البسه مزینه و نفوس متکبره در جعبه قبر
 تشریف خواهند برد بمثابة همان جعبه * و جمیع این
 جدال و نزاع و افتخارها در نظر اهل بصیرت مثل
 لعب صبیان بوده و خواهد بود * اعتبر و لاتکن من
 الذین یرون وینصرون * از اینغلام و دوستان حق
 گذشته چه که جمیع اسیر و مبتلایند و ابداً هم از امثال
 تو توقی نداشته و ندارند * مقصود انکه سراز فراش
 غفلت برداری و بشعور آئی بجهت متعرض عباد الله

نشوی تا قدرت و قوت باقیست در صدد آن باشید که
 ضری از مظلومی رفع نمائید * اگر فی الجمله بانصاف
 آئید و بعین الیقین مشاهده در امورات و اختلافات
 دنیای فانیه نمائید خود اقرار مینمائید که جمیع بمثابة
 آن بازیست که مذکور شد * بشنوسخن حقرا و بدنیای
 مغرور مشو * این امثالکم الذین ادعوا الربوبیة
 فی الارض بغیر الحق و ارادوا ان یطفئوا نور الله
 فی بلاده و یخربوا اركان الیبت فی دیاره هل ترونهم
 فانصف ثم ارجع الی الله لعله ینکفر عنک ما ارتکبته
 فی الحیاة الباطلة ولو انا نعلم بانک لن توفق بذلك ابداً
 لان بظلمک سر السعیر و نوح الروح و اضطربت
 اركان العرش و نزلت افئدة المقرین *

ای اهل ارض ندای اینمظلوم را باذان جان
 استماع نمائید و در این مثلی که ذکر شده درست تفکر
 کنید شاید بنار امن و هوی نسوزید و باشیاء مزخرفه
 دنیای دنییه از حق ممنوع نکردید * عزت و ذات
 فقر و غنا زحمت و راحت کل در مرور است و عنقریب

جميع من علی الارض بقبور راجع لذا هر ذی بصری
 بمنظر باقی ناظر که شاید بعنایات سلطانت لایزال
 ملکوت باقی در آید و در ظل سدره امر ساکن
 کرده اگر چه دنیا محل فریب و خدعه است و لکن
 جميع ناس را در کل حین بفنا اخبار مینماید • همین رفتن
 آب ندائست از برای این و او را اخبار میدهد که تو هم
 خواهی رفت • و کاش اهل دنیا که زخارف اندوخته اند
 و از حق محروم گشته اند میدانستند که آن کز بکه
 خواهد رسید لا و نفس البهائم احدی مطلع نه جز حق
 تعالی شانه • حکیم سنائی علیه الرحمه گفته •
 پند گیرید ای سپاهیتان گرفته جای پند

پند گیرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار •
 و لکن اکثری در نومند • مثل آن نفوس مثل آن
 نفسی است که از سکر خمر نفسانیه با کلبی اظهار
 محبت مینمود و او را در آغوش گرفته با او ملاحظه
 میکرد چون فجر شمعور دید و افق سماء از نیر نورانی
 منیر شد مشاهده نمود که معشوقه و یامعشوق کلب بوده

خائب و خاسر و نادم بمقرّ خود باز کشت • همچو
 مدان که غلام را ذلیل نمودی و یار او خالی • مغلوب
 یکی از عبادی و لکن شاعر نیتقی پست ترین و ذلیلترین
 مخلوق بر تو حکم مینماید و آن نفس وهوی است
 که لازال مردود بوده • اگر ملاحظه حکمت بالغه
 نبود ضعف خود و من علی الأرض را مشاهده
 مینمودی • این ذلت عزت امر است لو کنتم تعرفون •
 لا زال اینفلام کلمه که مغایر ادب باشد دوست نداشته
 و ندارد • الأَدب قِیَمی بَه زیناهیا کلّ عبادنا المقرّین •
 و الا بعضی از اعمال که همچو دانسته اید مستورا است
 در این لوح ذکر میشد • ای صاحب شوکت این
 اطفال صغار و این فقراء بالله میر آلائی و عسکر لازم
 نداشتند • بعد از ورود کالی بولی عمر نامی پینبائی
 بین یدی حاضر الله یملم ما تکلم به • بعد از
 گفتگوها که براءت خود و خطیّه شمارا ذکر نمود
 این غلام مذکور داشت که اولاً لازم بود اینکه مجلسی
 معین نمایند و اینفلام با علمای عصر مجتمع شوند و معلوم

شود جرم این عباد چه بوده و حال امر از این مقامات
 گذشته و تو بقول خود مأموری که مارا با خرب
 بلاد حبس غائی يك مطلب خواهش دارم که اگر
 بتوانی بمحضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه
 اینسلام با ایشان ملاقات نماید آنچه را که حجت
 میدانند و دلیل بر صدق قول حق میسرند بخواهند
 اکر من عند الله اتیان شد این مظلوما نزارها نمایند
 و بحال خود بگذارند عهد نمود که این کلمه را ابلاغ
 نماید و جواب بفرستد خبری از او نشد و حال آنکه
 شأن حق نیست که بنزد احدی حاضر شود چه که
 جمیع از برای اطاعت او خلق شده اند و لکن نظر
 باین اطفال صغیر و جمعی از نساء که همه از یار و دیار
 دور مانده اند این امر را قبول نمودیم و مع ذلك اثری
 بظهور نرسید و عمر حاضر و موجود سؤال نمائید
 لیظهر لکم الصدق و حال اکثری مریض در حبس
 افتاده اند و لا یعلم ما ورد علینا الا الله العزیز العظیم
 و نظر از این عباد در اوّل آیام ورود بر فوق اعلی شتافتند

بگر و زحکم نمودند آن اجساد طیبه را بر نداشتند تا
 وجه کفن و دفن را بدهند و حال آنکه احدی
 از آن نفوس چیزی نخواست بود و از اتفاق در آن حین
 زخارف دنیویّه موجود نبود هر قدر خواستیم که بما
 واگذارند و نفوسیکه موجودند حمل نمائند
 آنها قبول نشد * تا آنکه بالاخره سجاده بردند در
 بازار هراج نموده وجه آنرا تسلیم نمودند بعد که معلوم
 شد قدری از ارض حفر نموده آن دو جسد طیب را
 در یک مقام گذارده اند با آنکه مضاعف خرج دفن
 و کفن را اخذ نموده بودند * قلم عاجز و لسان قاصر که
 آنچه وارد شده ذکر نماید * و لکن جمیع این رسوم
 بلا یا در کام اینغلام اعذب از شهد بوده * ایکاش در
 کل حین ضرتالین در سبیل الهی و محبت رحمانی بر این
 فانی بحر معانی وارد میشد * از اوصبر و حلم میطلبیم
 چه که ضعیفید نمیدانید چه اگر ملتفت میشدی
 و بنفعه از نفعات متضوعه از شطر قدم فائز میکشتی
 جمیع آنچه در دست داری و بان سروری میکذاشتی

و در یکی از غرف مخروبه این مسجد اعظم ساکن
 میشدی • از خدا بخواه بحد بلوغ برسی تا بحسن
 وقبح اعمال و افعال ملتفت شوی •
 والسلام علی من اتبع الهدی •

هذائدا الابی الذی ارتفع من الافق الاعلی فی سجن عکاه

﴿ هو المبتین العلیم الخیر ﴾

حق شاهد و مظاهر اسماء و صفاتش کواه
 که مقصود از ارتفاع نداء و کلمه علیا آنکه از کوثر
 بیان آذان امکان از قصص کاذبه مطهر شود و مستعد
 گردد از برای اصغای کلمه طیبه مبارکه علیا که از
 خزانه علم فاطر سماء و خالق اسماء ظاهر گشته •
 طوبی للمنصفین •

یا اهل ارض ﴿ بشارت اول ﴾ که از ام الکتاب
 در این ظهور اعظم بجمیع اهل عالم عنایت شد محو

حکم جهاد است از کتاب • تعالی الکریم ذوالفضل العظیم
الذی به فتح باب الفضل علی من فی السموات والأرضین •
﴿ بشارت دوم ﴾ اذن داده شد احزاب عالم

بایکدیگر بروح و ریحان معاشرت نمایند • عاشروا
یا قوم مع الأديان کلها بالروح والريحان كذلك أشرق
نیر الأذن والارادة من أفق سما أمر الله رب العالمین •

﴿ بشارت سوم ﴾ تعالیم السن مختلفه است از قبل
از قلم اعلی این حکم جاری • حضرات ملوک آیدم الله
ویلو زرای أرض مشورت نمایند ویک لسان از
السن موجوده ویا لسان جدیدی مقرر دارند و در
مدارس عالم اطفال را بآن تعلیم دهند و همچنین خط
در این صورت أرض قطعه واحده مشاهده شود •
طوبی لمن سمع النداء و عمل بما أمر به من لدی الله
رب العرش العظیم •

﴿ بشارت چهارم ﴾ هر یک از حضرات ملوک
وقفهم الله بر حفظ این حزب مظلوم قیام فرماید
واعانت نماید • باید کل در محبت و خدمت باو از

یکدیگر سبقت گیرند • این فقره فرض است بر کل
 طوبی للعالمین •

﴿ بشارت پنجم ﴾ این حزب در مملکت هر دولتی
 ساکن شوند باید با امانت و صدق و صفا با آن دولت
 رفتار نمایند • هذا ما نزل من لدن امر قدیم • بر اهل
 عالم طرأ واجب و لازم است اعانت این امر اعظم که
 از سماء اراده مالک قدم نازل گشته شاید نار بغضاء که
 در صدور بعضی از احزاب مشتعل است بآب حکمت
 الهی و نصایح و مواعظ ربانی ساکن شود و نور اتحاد
 و اتفاق آفاق را روشن و منور نماید • امید آنکه از
 توجهات مظهر قدرت حق جل جلاله سلاح عالم
 باصلاح تبدیل شود و فساد و جدال از مابین عباد
 مرتفع گردد •

﴿ بشارت ششم ﴾ صلح اکبر است که شرح
 آن از قبل از قلم اعلی نازل • نعماً لمن تمسك به و عمل
 بما امر به من لدی الله الملمیم الحکیم •
 ﴿ بشارت هفتم ﴾ زمام البسه و ترتیب لحا و اصلاح

آن در قبضه اختیار عباد گذارده شد • و لکن ایاکم
 یاقوم آن بجمکوا اتقسکم ملتب الجاهلین •
 ﴿بشارت هشتم﴾ اعمال حضرات رهبه و خوریهای
 ملت حضرت روح علیه سلام الله و بهاؤه عند الله
 مذکور • و لکن ایوم باید از انزوا قصد فضا نمایند
 و بما ینفعمهم و ینتفع به العباد مشغول کردند • و کل را
 اذن تزویج عنایت فرمودیم لیظهر منهم من ینذکر
 الله رب ما یری و مالا یری و رب الکریمی الرفع •
 ﴿بشارت نهم﴾ باید عاصی در حالتیکه از غیر الله
 خود را فارغ و آزاد مشاهده نماید طلب مغفرت
 و آمرزش کند • نزد عباد اظهار خطایا و معاصی جائز نه
 چه که سبب و عات آمرزش و عفو الهی نبوده
 و نیست • و همچنین این اقرار نزد خلق سبب حقارت
 و ذلت است و حق جل جلاله ذلت عباد خود را
 دوست ندارد • انه هو المشفق الکریم • عاصی باید
 مابین خود و خدا از بحر رحمت رحمت طلبد و از سما
 کرم مغفرت مسئلت کند و عرض نماید •

الهى الهى أسألك بدماء عاشقيك الذين لجئذبهم
 بيانك الأجلى بحيث قصدوا الذروة العليا مقر
 الشهادة الكبرى وبالأسرار المكنونة فى علمك
 وباللثامى المخزونة فى بحر عطائك أن تغفر لى ولابى
 وامى وانك انت أرحم الراحمين * لا إله إلا أنت الغفور
 الكريم * أى رب ترى جوهر الخطاء أقبل إلى بحر
 عطائك والضعيف لمكوت اقتدارك والفقير شمس
 غنائك * أى رب لا تخيبه بعودك وكرمك ولا تمنه
 عن فيوضات أيامك * ولا تطرده عن بابك الذى
 فتحتة على من فى أرضك وسمائك آه آه خطيئاتي
 منعتنى عن التقرب إلى بساط قدسك * وجريراتي
 أبعدتنى عن التوجه الى خباء مجدك * قد عملت
 ما نهيتنى عنه وتركت ما أمرتنى به * أسألك بسلطان
 الاسماء أن تكتب لى من قلم الفضل والعطاء ما يقربنى
 اليك ويعطونى عن جريراتي التى حالت بينى وبين
 عفوك وغفرانك * انك انت المقتدر الفياض *
 لا إله إلا أنت العزيز الفضال *

﴿ بشارت دم ﴾ حکم نحو کتب را از زبر و الواح
 برداشتم فضلا من لدى الله مبعث هذا النبأ العظيم
 ﴿ بشارت یازدم ﴾ تحصیل علوم و فنون از هر قبیل
 جائز و لکن علومیکه نافع است و سبب و علت ترقی
 عباد است كذلك قضي الأمر من لدن أمر حکیم •
 ﴿ بشارت دوازدم ﴾ قد وجب على كل واحد منكم
 الاشتغال بأمر من الامور من الصنائع والاعتراف
 وأمثالها وجعلنا اشتغالكم بها نفس العبادة لله الحق •
 تفكروا يا قوم في رحمة الله وأطافه ثم اشكروه
 في العشي والاشراق • لا تضيعوا أوقاتكم بالبطالة
 والكسالة واشتغلوا بما تنفع به أنفسكم وأنفس
 غيركم كذلك قضي الأمر في هذا اللوح الذي
 لاحت من أفقه شمس الحكمة والبيان • أبغض
 الناس عند الله من يقعد ويطلب • تمسكوا بحبل
 الأسباب متوكلين على الله مسبب الأسباب • هر
 نفسی بصنعتی ویا بکسی مشغول شود و عمل نماید
 آن عمل نفس عبادت عند الله محسوب • إن هذا إلا

من فضله العظيم الميم •

﴿ بشارت سیزدم ﴾ • آور ملت معلق است
 بر جال بیت عدل الهی ایشانند امانه الله بین عبادہ
 وَمَطَالِعُ الْأَمْرِ فِي بِلَادِهِ • یا حزب الله مرتبی عالم
 عدل است چه که دارای دورکن است • مجازات
 و مکافات • و این دورکن دو چشمه انداز برای حیات
 اهل عالم چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمی
 مقتضی لذا آور بوزرای بیت عدل راجع تا آنچه را
 مصلحت وقت دانند معمول دارندہ نفوسی که لوجه
 الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشان ماہمند بالہامات
 غیبی الهی بر کل اطاعت لازم • آور سیاسیہ کل
 راجع است بیت العدل و عبادات بما أنزلہ الله
 فی الکتاب • یا اهل بها شما مشارق محبت و مطالع عنایت
 الهی بوده و ہستید • لسان را بسبب و لعن احدی
 میالائید • و چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نمایند •
 آنچه را دارائید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصود
 حاصل والا تعرض باطل • ذرورہ بنفسہ مقبلین الی الله

المهيمن القيوم * سبب حزن مشويد تاچه رسد
بفساد و نزاع * ابيدهست در ظل سدره عنايت
الهي تربيت شويد و بما اراده الله عامل كرديد * همه
اوراق يك شجر يد و قطر هاي يك بحر *

﴿ بشارت چهار دم ﴾ شد رحال مخصوص
زيارت اهل قبور لازم نه * مخارج آن را اكر صاحبان
قدرت و وسعت بيت عدل برسانند عند الله مقبول
و محبوب نعميا للعاملين *

﴿ بشارت پانزدهم ﴾ اكر چه جمهوريت نفعش بعموم
اهل عالم راجع و لكن شوكت سلطنت آيتي است
از آيات الهي * دوست نداريم مدن عالم از آن محروم
ماند * اكر مديرين اين دور اجمع نمايند اجرشان
عند الله عظيم است * چون در مذاهب قبل نظر
بعقضايا وقت حاكم جهاد و محو كتب و نهي از
معاشرت و مصاحبت با ملل و همچنين نهي از قرايت
بعضي از كتب محقق و ثابت لذا در اين ظهور اعظم
و نبيا عظيم مواهب و الطاف الهي احاطه نمود و امر

مُبْرَمَ از افق ارادهٔ مالکِ قَدَمِ بر آنچه ذکر شد نازل
 تَحْمِيدُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى مَا أَنْزَلَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ
 الْمُبَارَكِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ * اکر جمیع عالم هر یک دارای
 صد هزار لسان شود الی یوم لا آخر له بشکر و حمد
 ناطق گردد هر آینه بمنایتی از عنایات مذکوره در این
 ورقه معادله نماید * یشهد بذلك کل عارف بصیر و کل
 عالم خبیر * از حق جل جلاله سائل و آمل که حضرات
 ملوک و سلاطین را که مظاهر قدرت و مطامع عزتند
 تأیید فرماید بر اجراء اوامر و احکامش * انه هو
 الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ وَبِالْإِجَابَةِ جَدِيرٌ *

﴿ هُوَ اللَّهُ تَعَالَى شَأْنُهُ الْكَبِيرُ يَا ﴾

ای سلمان * در هر امور اقتدا بحق کن و بقضایای
 الهی راضی باش * ملاحظه کن که این غلام مع آنکه
 از جمیع جهات بر حسب ظاهر امور بر او سخت شده
 و ابواب ظاهره مسدود گشته و در کل حین شیاطین

بر اطفاء سراج الله و اخمد نار او مشغولند چنان منیر
 و مستفی است که به اشرف السموات و الارض *
 و چنان مابین ناس مشهود که گویا ابد آضری بر او وارد
 نشده * از علو و دنو و عزت و ذلت دنیا منال *
 در کل احوال بما ناظر باش چه که کل آنچه مشهود
 و مفقود خواهد شد * اینکه مشاهده مینائی که بعضی
 از ناس بمرت دنیا مسرورند و بعلو آن مغرور این
 از غفلت آن نفوس است * و هر ذی بصیر و ذی نظری
 شهادت میدهد که این قول حق است و این بیان از
 مشرق تبیان اشراق نموده چه که کل عالمند باینکه
 جمیع این امورات غیر معتبر و غیر ثابت است *
 و چون رسول موت وارد شود جمیع متغیر * لذا معلوم
 و محقق است نفوسیکه باین امور دل بسته اند غافلند
 و از غفلت است که باین اسباب ظاهر مشغول شده اند *
 در لوحی از الواح نازل که از جمله علامت بلوغ دنیا
 آن است که نفسی تحمل امر سلطنت نماید * سلطنت
 بماند و احدی اقبال نکند که وحده تحمل آن نماید *

آن ایام ایام ظهور عقل است مابین بریه * مکرانکه
 نفسی لاظهار امر الله و انتشار دین او حمل این ثقل
 عظیم نماید * و نیکو است حال او که لبّ الله و امره
 و لوجه الله و اظهار دینه خود را باین خطر عظیم اندازد
 و قبول این مشقت و زحمت نماید * این است که
 در الواح نازل که دعای چنین سلطان و محبت او لازم است
 ای سلمان * دنیا در مرور است و عنقریب
 کلّ من علی الأرض از آنچه مشاهده مینمائی بتراب
 راجع خواهند شد * از خدا میطلبیم که جمیع احبای
 خود را مؤید فرماید که استنشاق طیب کازار معنوی
 نمایند * و هر نفسی بآن فائز شد ابدًا بغیر الله ناظر
 نبوده و نخواهد بود * و بقضایای او راضی و صابر
 و شاکر خواهد شد * محزون مباش که بقاء فائز
 نشدی * قد کتب الله لك اجر من حضر بین یدیه *
 ان شاء الله سعی کن که از تو اعمال حق ظاهر شود
 و بناری مشتعل باشی که جمیع از تو کسب حرارت کنند
 ان اقبل الی الله بقلب طاهر و نفس زکیة و لسان

صادق وبصر مقدس * ثم ادعوه في كل الأحوال انه
 معين من اقبل اليه وانه هو الغفور الرحيم * قد سمعنا
 ضجيج الاسراء من اهلي واحبتي * لله الحمد بما جعلوني
 واهلي واحبتي اسارى في سبيله * لو نزول الشمس
 لا يزول هذا الذکر فسوف يظهر الله ما اراد انه
 هو العزيز القدير * از برای احدی از اسراء ال اسم
 الله ميم عليه بهاء الله نظر بحکمت لوح نازل نشد *
 ولكن جميعا تكبير برسائيد و امور كل مشهود است
 بك لوح مخصوص جناب عبد الوهاب نازل شد
 برسائيد * ولو نزل بلسان القوم وقواعدهم الظاهرة
 ولكن يكفي من على الأرض لوم يشعرون * در الواح
 اطراف اسم معين نشده ولكن عند الله معلوم
 ومشهود * وهريك از الواح باقتضاء نازل * طوبى لمن
 يعرف ويكون من الشاكرين * بك جمعه نبات بجهت
 حضرات موصل داده شد برسائيد *

نسألك اللهم بالذين جعلهم الاشقياء اسارى من
 الزوراء إلى الحدباء * وبالنسبة التي كانت بينهم وبين

مظهر أمرک بان تثبت أعباءک علی حبیک • ثم استقمهم
 علی ما كانوا علیه فی انتشار أمرک • فیا الهی انت
 ترى وتعلم ما ورد علیهم فی حبیک ورضائک بحیث
 بکت علیهم عیون أصفیائک وأهل سرادق مجدک
 أسألك بان لا تحرمهم من عراطفک وأطرافک
 ثم أسکنهم فی جوار رحمتک فی الدنیا والآخرة •
 انک انت علی کل شیء قدير •

﴿ بسمی المحزون ﴾

ای سلمان • از شهر جان بنسایم قدس رحمن
 بر اهل ا کوان وامکان مرور نما • وبقدم استقامت
 وجناحین انقطاع وقلب مشتمل بنار محبة الله سائر شو
 تا بردشتا در تو اثر نکند و تورا از سیردروادی
 احدیه منع نماید •

ای سلمان • این ایام مظهر کلمة محکمة ثابتة لا اله
 الا هو است • چه که حرف نفی باسم اثبات بر جوهر
 اثبات ومظهر آن مقدم شده وسبقت گرفته واحدی

از اهل ابداع تا حال باین لطیفه ربانیه ملتفت نشده
و آنچه مشاهده نموده که لم یزل حروقات علی الظاهر
بر احرف اثبات غلبه نموده اند از تاثیر این کلمه بود
که منزل آن نظر بحکمتهای مستوره در این کلمه
جامعه نقی را مقدم داشته • و اگر ذکر حکمتهای
مقنعه منقطه نمایم البته ناسرا منصعق بل میت
مشاهده خواهی نمود • آنچه در ارض مشاهده بینائی
ولو در ظاهر مخالف اراده ظاهریه هیا کل امریه
واقع شود واکت در باطن کل باراده الهیه بوده
و خواهد بود • اگر نفسی بعد از ملاحظه این لوح
در کلمه مذکوره تفکر نماید بحکمی مطلع شود که
از قبل نشده چه که صورت کلمات مخزن حقند و مانی
مودعه در آن لآلی علمیه • اطان احدیه • وید عصمت
الهیه ناس را از اطلاع بآن منع میفرماید • و چون
اراده الله تعلق گرفت وید قدرت ختم آنرا کشود بعد
ناس بآن ملتفت میشوند • مثلاً در کلمات فرقان
ملاحظه نما که جمیع خزائن علمیه جمال قدم جل و عز

بوده و جمیع علماء در کل لیالی و ایام قراءت مینمودند
 و تقاسیر مینوشتند مع ذلك قادر بر اینکه حرفی از
 لآلی مستوره در کنوز کلماتیه ظاهر نمایند بوده اند *
 و اذا جاء الوعد دست قدرت ظهور قبل ختم خزان
 اورا علی شأن الناس و استعدادم حرکت داد * لذا
 اطفال عصر که حرفی از علوم ظاهره ادراک ننموده
 بر اسرار مکنونه علی قدرم اطلاع یافتند بشانیکه
 طفلی علمای عصر را در بیان ملزم مینمود * اینست
 قدرت ید الهیه و احاطه اراده سلطان احدیه * اگر
 نفسی در این بیان مذکور تفکر نماید ، شاهد مینماید
 که ذره از ذرات حرکت نمی کند مگر باراده حق
 واحدی بحر فی عارف نشده مگر بمشیت او * تعالی
 شأنه و تعالی قدرته و تعالی سلطنته و تعالی عظمته
 و تعالی امره و تعالی فضله علی من فی ملکوت
 السموات و الارض *

ای سلمان * قلم رحمن میفرماید در این ظهور
 حرف نفی را از اول اثبات بر داشتم و حکم آن لو شاء الله

از سماء مشیت نازل خواهد شد * و بعد ارسال
خواهیم داشت *

ای سلمان * احزان بشانی احاطه نموده که لسان
رحمن از ذکر مطالب عالیہ ممنوع شده * قسم عبرتی
امکان که ابواب رضوان معانی از ظلم مشرکین مسدود
گشته و نسائم علیّه از عین عز احدیه مقطوع شده *
ای سلمان * بلا یایم علی الظّاهر از قبل و بعد
بوده منحصر باین ایام مدان * تفسیرا که در شهر
وسنین ید رحمت تربیت فرمودم بر قلم قیام نمود *
اگر از اسرار قبل ذکر غایم مطلع میشوی که لم یزل
بعضی از عباد که بکامه امریه خلق شده اند باحق
بمعارضه برخوامتند و از بدائع امرش تخلف نمودند
ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب
الهی بودند از غایت تقدیس بملک موسوم گشتند
باراده محیطه از عدم بوجود آمدند و در ملکوت
سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور *
و بشانی عند الله مقرب بودند که لسان عظمت

بد کرشان ناطق بود تا بمقامی رسیدند که خود را اتقی
 وأعلى وأزهد از کل عباد مشاهده نمودند * بعد نسیمی
 از شطر امتحان وزید و بأسفل ایران راجع شدند *
 وتفصیل این دو ملک آنچه ما بین ناس مذکور است
 اکثری کذب و از شاطیء صدق بعید است *
 وعندنا علم کل شیء فی الواح عز محفوظ * ومع ذلك
 احدی بر حق اعتراض ننموده از امم آن عصر که
 حق جل کبریاؤه بعد از بلوغ این دو ملک بمقامات
 قدس قرب چرا اینمقام را اخذ فرمود *

ای سلمان * بگو باهل بیان که سلسال باقیه
 الهیه و کوثر دائمه ربانیه را بجاه ملحیه تبدیل مکنید
 و نعمات عندلیب بقارا از سمع محو نمائید * در ظلّ سحاب
 رحمت منبسطه مشی کنید * و در سایه سدره فضل
 ساکن شوید *

ای سلمان * لم یزل حق بظاهر بین ناس حکم
 فرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور بوده که ما بین
 بریه بظاهر حکم نمایند و جز این جائز نه * مثلاً ملاحظه

نما نفسی حال مؤمن و موحد است و شمس توحید در او
 تجلی فرموده بشأنی که مقرر و معترف است بجمیع
 اسما و صفات الهی و شهادت میدهد بآنچه جمال قدم
 شهادت داده لنفسه بنفسه در این مقام کل اوصاف
 در حق او جاری و صادق است بلکه احدی قادر
 بر وصف او علی ما هو علیه الا الله نبوده و کل این
 اوصاف راجع میشود بآن تجلی که از سلطان مجلی بر او
 اشراق فرموده * در این مقام اگر نفسی از او اعراض
 نماید از حق اعراض نموده چه که در او دیده نمیشود
 مگر تجلیات الهی مادامیکه در این مقام باقیست *
 اگر کلمه دوزخیر در باره او گفته شود قائل کاذب
 بوده و خواهد بود * و بعد از اعراض آن تجلی که
 موصوف بود و جمیع این اوصاف راجع باو بمقرر خود
 باز گشت * دیگر آن نفس نفس سابق نیست تا آن
 اوصاف در او باقی ماند * و اگر بیهر حدید ملاحظه
 شود آن لباسی را که پوشیده آن لباس قبل نبوده
 و نخواهد بود * چه که مؤمن در حین ایمان او بالله

و اترار باو لباسش اکر از قطن خَلَقَهُ باشد عند الله
 از حریر جنت محسوب * و بعد از اعراض از قطران
 نار و جحیم * در اینصورت اکر کسی وصف چنین
 تفسیر نماید کاذب بوده و عند الله از اهل نار مذکور *
 ای مسلمان * دلایل این بیان را در کل اشیاء بنفسه
 لنفسه و دیده گذاشته ام * مع ذلك بسیار عجب است
 که ناس بآن ملتفت نشده اند و در ظهور اینگونه
 امور لغزیده اند * ملاحظه در سراج کن تا وقتیکه
 روشن و منیر و مشتعل است اکر نفسی انکار نور آن
 نماید البته کاذب است * و اکن بعد از آن که نسیمی
 بوزد و او را منطقی نماید اکر بگوید مضمی است
 کاذب بوده و خواهد بود * مع انکه مشکاة
 و شمع در حین ضیاء و دون آن یکی بوده و خواهد بود *
 ای مسلمان * الیوم کل اشیاء را یا مشاهده نما
 چه که خلق ییک کلمه خلق شده اند و در صقع واحد
 بین یدی الله قائمند * و اکر جمیع باین شمس عز باقی
 که از افق قدس ابھی اشراق فرموده توجه نمایند

در جمیع تجلی شمس همیشه مرتسم و منطبع * در این
 صورت جمیع اوصاف و صفات شمس بر آن مرایا صادق
 چه که دیده نمیشود در آن مرایا مگر شمس و ضیاء آن *
 و بر عارف بصیر مبرهن است که این اوصاف مرایا
 لنفسه بنفسه نبوده بلکه کل اوصاف راجع است
 بآن تجلی که از مشرق عنایت شمس در آن مرایا
 ظاهر و مشرق شده * و ما دامیکه این تجلی باقی اوصاف
 باقی و بعد از محو آن تجلی از صور مرایا وصف و اصفین
 آن مرایا را کذب صرف و افک محض بوده و خواهد
 بود * لان الاسماء والصفات يطوفن حول تجلی الذی
 اشرق من الشمس لا حول المرایا بنفسهن لنفسهن *
 ای سلمان * عزت کل اسما و رفعت آن و عظمت
 و اشتهار آن بنسبتها الی الله بوده * مثلا ملاحظه نما
 در یوتیکه بین ملل مختلفه مرتفع شده و جمیع آن
 یوترا طائفند و از اما کن بعیده زیارت آن یوت
 میروند * و این واضح است که احترام این یوت
 بعلت آن بوده که جهال قدم جل اجلاله بخود نسبت

داده با آنکه کل عارفند که جمالِ قدم محتاج به یتیمی
 نبوده و نخواهد بود • و نسبت کل اما کن بذات
 مقدّسش علی حدّ سواء بوده • بلکه این بیوت
 و امثال آنرا سبب فوز و فلاح عباد خود قرار فرموده
 تا جمیع ناسرا از بدایع فضل خود محروم نفرماید •
 فطوبی لمن اتبع امر الله و عمل بما امر من لدنه و کان
 من الفائزین • و این بیوت و طائفین آن عند الله معززند
 ما دامیکه این نسبت منقطع نشده • و بعد از
 انقطاع نسبت اگر قسمی طائف شود طائف نفس
 خود بوده و از اهل نار عند الله محسوب • و هم چنین در
 بیوت انفسیه ملاحظه نما که بعد از اعراض حکم
 صنم بر او جاری و عا کفانش عند الله از عبده اصنام
 بوده و خواهند بود • حال تفکر نما که این بیوت در
 حین نسبتها الی الله و بعد از انقطاع نسبت یک صورت
 بوده و خواهند بود • و صورت ظاهره این بیوت در
 دو حالت یک نحو مشاهده میشود بشأنیکه در
 ظاهر این بیوت چه در حین نسبت و چه در دون آن

أبدًا تمیر ملحوظه • ولکن در حین قطع نسبت
روح خفیه مستوره از آن بیوت اخذ میشود • ولا
یدرکه الا العارفون • وم چنین در کل مظاهر اسماء
که بیوت انفسیه اند ملاحظه کن •

ای سلمان • در کلمات رحمن بقلب طاهر و بصر
مقدس مشاهده نما و تفکر کن که لعل براد الله
فاز شوی •

ای سلمان • در حین خروج از عراق لسان الله
جمع را اخبار فرمود که سامری ظاهر خواهد شد و عجل
بنده آید و پایور ایل بمد از غیبت شمس البته بحرکت
آیند • آن دو که ظاهر شدند • ولکن عن قریب
پایور لیل بدعوی ربوبیت والو هیت بر خیزند • ولکن
نسأل الله بان یرف الناس أنفسهم لئلا یتجاوزوا عن
حدّهم وشأنهم ویدکرون الله بهذا الذکر الأعظم
وینصرون الله بكلّ جوارحهم وأرکانهم ویکون
کالأمّام بین السموات والأرضین • ان اسکنوا
یا قوم فی ظلّ الله ثم استقرّوا علی مقاعدکم بسکینه الله

ووقار عظیم • و تسکوا بحیل العبودیۃ • لله الحق آنها
 لشان لا یعادله ما خلق بین السموات والأرضین •
 وبها یظهر أمر الله بین عباده وبریته ومن تمسک بها
 فی تلك الأيام لنصر الله حق النصر ومن تخلف عنها
 فقد استکبر علی الله ولن یتکبر الا کل معتد
 ائیم • ان شاء الله جمیع در ظل جمال قدم ساکن
 و مستریح باشند و بشرط او نثاروان هذا لفضل عظیم •
 و اینکه از معنی شعر سؤال نمودی اگر چه قلم
 امر اقبال بر اینکه بر معانی شعر حرکت نماید نداشته
 چه که الیوم بحور معانی بکینوتها واصلها ظاهر شده
 دیگر احتیاج بکلمات قبل نبوده و نیست بلکه کل
 ذی علم و حکمت و عرفان از قبل و بعد محتاج باین بحور
 متموجه بدیلمه بوده و خواهند بود • و لکن نظر
 بخواش تو مختصری ذکر میشود و از قلم قدم علی
 ما اراد الله جاری میگردد •

سؤال :- ﴿ چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد •

موسی با موسی در جنگ شد •

ای سلمان * عرفارا در امثال این مقالات بیانات
 بسیار است بعضی حقا بحر و خلقرا امواج فرض
 گرفته * و اختلاف امواج را میگویند از صور است *
 و صور حادث است و بعد از خاتم صور جمیع
 بحر راجع * یعنی حقیقت بحرنند * و در صور هم
 بعضی بیانات دیگر نموده اند که ذکر آن در این مقام
 جایز نه * و هم چنین حقا امداد و سایر اشیا را بمنزله
 حروفات ذکر نموده اند * و گفته اند همان حقیقت
 امداد است که بصور مختلفه حروفات ظاهر شده
 و این صور در حقیقت امداد واحد بوده * و اول را
 مقام وحدت و ثانیا * مقام کثرت گفته اند * و هم چنین
 حقا واحد و اشیا را بمنزله اعداد * و حقا آب و اشیا را
 بمنزله تلج چنانچه گفته اند *

﴿ وما الخلقُ فی التمثالِ الا کثلجة ﴾

وَأنت لها الماء الذی هو تابعُ

﴿ ولكن بدوّبِ الثلجِ یُرفعُ حکمه ﴾

و یوضع حکم الماء و الامر واقعُ

و در قلمی دیگر گفته اند •

﴿ وَالْبَحْرُ بِحَرِّ عَلِيٍّ مَا كَانَ فِي قَدَمِهِ •

ان الحوادث أمواج وأشباح ﴾

باری جمیع اشیا را مظاهر تجلی ذاتی حق میدانند •

و تجلی را هم سه قسم ذکر نموده اند • ذاتی و صفاتی و فعلی •

و قیام اشیا را بحق قیام ظهوری دانسته اند • و اگر

این مطالب تمامها ذکر شود ساهمین را بشأنی کسالت

اخذ نمایند که از عرفان جوهر علم محروم مانند • و هم

چنین بکون اعیان ثابت در ذات قائل شده اند •

چنانکه یکی از حکمای عارف گفته ﴿ حقائق

الاشیاء كائنة في ذاته تعالى نحو أشرف ثم

أفاضها ﴾ چه که معطی شیء را فاقد شیء ندانسته اند

و بیکو نیند محال است • چنانچه ابن عرب در این

مطلب شرحی مبسوط نوشته • و حکمای عارفین

و متأخرین بمثل صدر شیرازی و فیض و أمثالهما در

رَضْرَاضِ سَاقِيَةِ ابْنِ عَرَبٍ مَثَلِيٍّ نَمُوْدَةٌ اَنْدَ • فطوپی

لَمِنْ عَمَشِيٍّ عَلِيٍّ كَشِيْبِ الْاَحْمَرِ فِي شَاطِئِ هَذَا الْبَحْرِ

الَّذِي بَوَّجَ مِنْ أَمْوَاجِهِ مُجِيتِ الصُّورِ وَالْأَشْبَاحِ
 عَمَّا تَوَهَّمُوهُ الْقَوْمُ • فَيَا حَبِذَا لِمَنْ عَرَى نَفْسَهُ مِنْ كُلِّ
 الْإِشَارَاتِ وَالذِّلَالَاتِ وَسَبَّحَ فِي هَذَا الْبَعْرِ وَغَمْرَاتِهِ
 وَوَصَلَ بِحَيْتَانِ الْمَعَانِي وَالْأَلَى حِكْمِهِ الَّتِي خَلَقَتْ فِيهِ •
 فَنَمِيًّا لِلْفَائِزِينَ • وَهَرِ تَفْسِيكَهَ مَعْتَقِدٍ بِرِيَاضَاتِ عِرْفَانِهِ
 بَوَّجَهُ وَدَرَّ أَنْ مَسَلَكَ سَالِكَ شَدِيدِ مَوْسَى وَفِرْعَوْنَ هَرِ
 دَوْرًا مِنْ مَظَاهِرِ حَقِّ دَانِسْتِهِ • مَتَعَى أَنْسْتِ كِهْ أَوْلَا رَا
 مَظْهَرِ اسْمِ هَادِي وَعَزِيزِ وَامْثَالِ آن • وَتَاوِيرَا مَظْهَرِ
 اسْمِ مُضِلِّ وَمُذِلِّ وَامْثَالِ آن • وَلِذَا حَكَمَ جَدَالَ مَا بَيْنَ
 اَيْنِ دُو عَمَقِّقِ • وَبَعْدَ اَزْ خَلْعِ تَعْمِيْنَاتِ بَشْرِيَّةِ هَرِ دَوْرَا
 وَاحِدِ دَانِسْتِهِ اَنْدِ چنانچه در اصل جميع اشيا را واحد
 ميدانند • وَبِمَجْمَلِ آن اَزْ قَبْلِ ذِكْرِ شُدِ • اَيْنِ مَطَالِبِ
 قَوْمِ كِهْ بَعْضِيْ اَزْ آن مَجْمَلًا يِيَانِ شُدِ وَلَكِنْ • اِي سَلْمَانِ
 قَلَمِ رَحْمَنِ مِيْفَرْمَايدِ • اَلْيَوْمِ مَشْبُوتِ وَعَمَقِّقِ اَيْنِ يِيَانَاتِ
 وَمُبْطَلِ آن دَرِ يَكْدَرَجِهْ وَاقْفِ چِهْ كِهْ شَمْسِ حَقِيْقَتِ
 بِنَفْسِهَا مَشْرُقِ وَازْ اَفْقِ سَمَاءِ لَا يَزَالُ لَا يَحِجُّ اسْتِ • وَهَرِ
 نَفْسِيكَهَ بَذْ كَرِ اَيْنِ يِيَانَاتِ مَشْغُولِ شُوْدِ اَلْبَتَّ اَزْ

عرفان جمال رحمن محروم ماند • ربیع تحقیق اوهام
 زمان غیبت است • وایوم ربیع مکاشفه و لقاء • قل أن
 ارتعوا یا قوم فی تلك الأيام فی ریاض المکاشفة
 والشهود ثم دعوا الاوهام • كذلك أمرکم الله
 للمبین القیوم • ذکر جمیع علوم برای عرفان معلوم
 بوده و بیان ادله مخصوص اثبات مدلول • حال الحمد لله
 که شمس معلوم از افق صماء قیوم مشرق • وقر مدلول
 در صماء امر ظاهر و لائح قلب را از کل اشارات مقدس
 کن و شمس معانی را در صماء قدس روحانی بچشم ظاهر
 مشاهده نما و تجلیات اسمائیه و صفاتیہ اشرا در ماسواه
 ملاحظه کن تا جمیع علوم و مبداً و منبع و معدن آن
 فایز شوی •

ای سلمان • قسم بجمال قدم که این ایام در هر
 حین از صماء عرفان رب العالمین معارف جدید نازل
 فطوبی لمن وصل الی هذا العین و انقطع عما عنده •
 ای اهل جذب و شوق انصاف دهید در این بیانات
 که از قول عرفا مختصر ذکر شده کتب لاتحصى

حال ما بین ناس موجود • اگر انسان اراده نماید
 جمیع را ادراک کند دو عمر کفایت نماید •
 ای سلمان • قل الله ظاهر فوق كل شیء والملك
 يومئذ هم ذر الناس بما عندهم • باری معارف قبل را
 بقبل بگذار • موسی که از انبیای اعظم است بعد
 از ثلاثین یوم که بقول عرفا در عشره اول افعال خود را
 در افعال حق فانی نمود • و در عشره ثانی صفات خود را
 در صفات حق • و در عشره ثالث ذات خود را در ذات
 حق • و گفته اند چون بقیه هستی در او باقی بود لذا
 خطاب لن ترانی شنید • و حال لسان الله ناطق و میفرماید
 یکبار آر نی کو صد هزار بار بزیارت ذوالجلال فائز
 شو • کجا است فضل این ایام و ایام قبل • باری
 ای سلمان • آنچه عرفا ذکر نموده اند جمیع در
 رتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیها و افتده
 مجرده هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از
 رتبه ممکن و ما خلق فی انفسهم بأنفسهم تجاوزت توانند
 نمود • كل العرفان من كل عارف وكل الأذکار من

كل ذاك وكل الاوصاف من كل واصف ينتهي
 الى ما خلق في نفسه من تجلي ربه * وهر نفسى في الجملة
 تفكر نماید خود تصدیق مینماید باینکه از برای خلق
 تجاوز از حد خود ممکن نه و كل امثله و عرفان از اول
 لا اول بخلق او که از مشیت امکانیه بنفسه لنفسه
 لا من شئ خلق شده راجع * فسبحان الله من أن
 يعرف بعرفان احد او از رجوع الیه امثال نفس * لم يكن
 بينه وبين خلقه لا من نسبة ولا من ربط ولا من جهة
 واشارة ودلالة وقد خلق الممكنات بمشيته التي
 احاطت العالمين * حق لم يزل در علو سلطان ارتفاع
 وحدت خود مقدس از عرفان ممکنات بوده ولا
 يزال بسوء امتناع ملك رفعت خود منزله از ادراك
 موجودات خواهد بود * جميع من في الارض والسماء
 بكلمة او خلق شده اند واز عدم بحت بمرصه وجود
 آمده اند چگونه میشود مخلوقیکه از کلمه خلق شده
 بذات قدم ارتقا نماید *

ای سلمان * سبیل کل بذات قدم مسدود بوده

وطریق کلّ مقطوع خواهد بود * و محض فضل
 و عنایت شمس مشرقه از افق احدیّه را بین ناس
 ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدّسه را عرفان
 خود قرار فرموده * مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَمَنْ
 سَمِعَ كَلِمَاتِهِمْ فَقَدْ سَمِعَ كَلِمَاتِ اللَّهِ وَمَنْ أَقْرَبَهُمْ فَقَدْ أَقْرَبَ
 بِاللَّهِ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْهُمْ فَقَدْ أَعْرَضَ عَنِ اللَّهِ وَمَنْ كَفَرَ
 بِهِمْ فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ وَهُمْ صِرَاطُ اللَّهِ بَيْنَ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِ وَمِيزَانُ اللَّهِ فِي مَلَكُوتِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ وَهُمْ
 ظُهُورُ اللَّهِ وَحُجُجُهُ بَيْنَ عِبَادِهِ وَدَلَالُهُ بَيْنَ بَرِيَّتِهِ *
 ای سلمان * منقطع شواز کل آنچه ما بین عباد
 مشهور است و بجنّاحین انقطاع بسما قُدس ابھی
 طائر شو * تا الله لو تطیر الیها وتصل الی قُطْبِ الْمَعَانِی
 فیها ان تری فی الوجود الاّ طلعةَ حَضْرَةِ الْمَحْبُوبِ وَلَنْ
 تری المرصّین الاّ کیوم لم یکن أحدٌ منهم مذکوراً *
 ذکر این مقام را لسانی دیگر باید تا ذکر نماید
 و سَمِی دیگر شاید تا استماع کنند *
 ای سلمان * حال خوشتر آنکه اسرار جان و بدایع

اذکار جانان را در سماه مشیت رحمن ودیعه گذا ریم
 ودر معنی شعر شروع نمائیم *

بدان مقصود صاحب مثنوی از ذکر موسی
 و فرعون ذکر مثل بوده نه اینکه این دو در ذات یکی
 بوده اند * نمود با الله عن ذلك * چه که فرعون و امثال
 او بکلمه موسی خلق شده اند لوانتم تعرفون * و همان
 اختلاف ظاهره که ما بین بوده دلیل بر اینست که در
 کل عوالم بایکدیگر مخالف بوده اند و این بیانست
 خفی * لا يعرفه الا کل عارف بصیر * و صاحب
 مثنوی جمیع عباد را در ملکوت اسماء موسی فرض
 نموده چه که کل از تراب خلق شده و تراب راجع
 خواهند شد * و هم چنین کل بحروف موسومند و در
 عالم ارواح که عالم یک رنگی است ابدأ جنک وجدال
 نبوده و نیست چه که اسباب جدال مشهود نه و لکن
 بعد از دخول ارواح در اجساد و ظهور آن در این عالم
 اسباب نزاع بمیان می آید چه حق و چه باطل * و این
 نزاع وجدال اگر لاثبات امر ذو الجلال واقع شود

حق بوده و خواهد بود و من دون آن باطل و این نزاع
 و جسدال و حب و نفاق و اقبال و اعراض جمیع طائف
 حول اسبابند * مثلاً ملاحظه نماید سبب از سبب
 ظاهر میشود و این سبب واحد بوده و لکن در هر
 نفسی بما هو علیه منقلب میشود و آثار آن ظاهر میگردد
 و لکن در هر مقام بظهوری ظاهر * مثلاً در اسم
 معنی الهی . ملاحظه نماید که این اسم در ملکوت خود
 واحد بوده و لکن بعد از تجلی در مرایای وجود انسانی
 در هر نفسی باقتضای او اثر آن تجلی ظاهر میشود *
 مثلاً در کریم کرم * و در بخیل بخل * و در شقی
 شقاوت * و در سعید سعادت ظاهر میشود چه که
 در حالت فقر نفوس و آنچه در او است مستور است *
 مثلاً نفسی که فلسی نزد او موجود نه کرم و بخل او
 مستور است * و هم چنین سعادت و شقاوت در این مقام
 غیر مشهود و بعد از غنا در هر نفسی آنچه در اوست
 ظاهر و مشهود میگردد * مثلاً نفسی آنچه را مالک
 شد فی سبیل الله انفاق مینماید * و نفسی اسباب محاربه

ترتیب میدهد ربا حق بمعارضه و مجادله قیام مینماید •
 و نفسی جمیع را حفظ مینماید بشأ نیکه خود و دون او
 از مال او محرومند • حال ملاحظه کن از يك تجلی
 چه مقدار امور مختلفه متغایره ظاهر میشود • و لکن
 قبل از تجلی جمیع این نفوس در اما کن خود نمود
 و مستور و افسرده بوده و يك تجلی شمس اسم مغنی این
 نفوس را چه گونه محشور نمود و آنچه در باطن مستور
 بود ظاهر و مشهود فرمود • و اگر بچشم بصیرت
 در این بیان ملاحظه غائی بر اسرار مستوره مطلع
 شوی • ملاحظه در فرعون زمان کن که اگر غنا
 و قدرت ظاهره نبود ابدأ بمجاربه با جمال احدیه قیام
 نمی نمود • چه که در فقدان اسباب عاجز بوده و خواهد
 بود و کفر در او مستور • پس خوشا حال نفوسیکه
 اسیر رنگ دنیا و ما خلق فیها نشده اند و بصبح الله
 فائز گشته اند یعنی برنگ حق در این ظهور بدیع در
 آمده اند • و آن تقدیس از جمیع رنگهای مختلفه
 دنیا است و جز منقطعین بر این رنگ عارف نه چنانچه

اليوم اهل بها که بر سفینه بقارا کیند و بر قلزم کبریا
 سائر یکدیگر را می‌شناسند و دون این اصحاب احدی
 مطلع نه * و اکرم عارف شوند همان مقدار که اعمی
 از شمس ادراک مینماید *

ای سلمان * بگو بمباد که در شامی * بحر قدم
 وارد شوید تا از جمیع رنگها مقدس گردید و عقر
 اقدس اطهر و منظر اکبر وارد شوید *

ای سلمان * جمیع عباد را رنگهای مختلفه دنیا
 از شامی * قدس ابهی منع نموده * مثلاً در نفس
 معروف که بحاربه بر خواسته ملاحظه نما * قسم
 بآفتاب افق معانی که لیلاً و نهاراً طائف حوالم بوده
 و در اسحار که در فراش بودم تلقاء رأس قائم بوده
 و آیات الله بر او القا میشد و در تمام ایل و نهار بخدمت
 قائم * و چون امر مرتفع شد و ملاحظه نمود اسمش مشهود
 لوز اسم و حب ریاست چنان اخذش نمود که از شامی *
 قدس احدیه محروم ماند * فوالذی نفسی یدیه که در
 ابداع شبهه این نفس در حب ریاست و جاه دیده نشده *

فوالذی أنطق کل شیء بثناء نفسه که اگر جمیع اهل
 ابداع اراده نمایند که حسد و بغضای نفسرا احصا
 کنند جمیع خود را عاجز مشاهده نمایند. نَسْأَلُ اللَّهَ
 بِأَنْ يَطَهِّرَ صَدْرَهُ وَيُرْجِعَهُ إِلَى نَفْسِهِ وَيُوَيِّدَهُ عَلَى
 الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ *

ای مسلمان * ملاحظه در امر الله نما که يك کلمه
 از لسان مظهر احدیه ظاهر میشود و آن کلمه در نفس
 خود واحد بوده و از منبع واحد ظاهر شده و لکن
 بعد از اشراق شمس کلمه از افق قم الله بر عباد در هر
 نفسی علی ما هو علیه ظاهر میشود * مثلاً در یکی
 اعراض و در یکی اقبال * و هم چنین حب و بغض
 و امثال آن * و بعد این مُحِبٌّ وَ مُبْغِضٌ بِمَحَارِبِهِ وَ مَحَارِضِهِ
 قیام مینمایند و هر دورا رنگ اخذ نموده چه که قبل از
 ظهور کلمه بایکدیگر دوست و متحد بوده اند و بعد
 از اشراق شمس کلمه مقبِلٌ بِلَوْنِ اللَّهِ مَزِينٌ شده *
 و مُعْرِضٌ بِلَوْنِ نَفْسِهِ وَ هَوَاهُ * و اشراق همین کلمه
 الهیه در نفس مقبِلٌ بِلَوْنِ اِقْبَالِ ظَاهِرِ شَدِيدِ وَ دَرِ نَفْسِ